

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد در بحث تعبدی و توصلی مرحوم نائینی قدس الله نفسه طبعاً آقایان دیگر هم همینطور متعرض سه معنای دیگر برای تعبدی شدند و در اینجا هم بررسی کردند که آیا اصل تعبدی است یا توصلی، یکی مساله‌ی استنابت بود که آیا می‌تواند نائب بگیرد یا ظاهرش این است که برای خودش است من دیروز در آن خارج بحث بود یا داخل بحث بود عرض کردم انصافاً قبل از این شیخ در کتاب‌های اصولی خیلی اصول عجیب و غریبه‌ای جاری کردند که خیلی انسان احساس می‌کند از محل بحث خارج است کلاً.

به هر حال چون اینجا هم مرحوم نائینی مطالبی را سر قواعد اصولی سعی کردند پیاده کنند دلم می‌خواهد بیشتر امروز عبارت ایشان را بخوانیم بعد دیگر بحث ایشان را تمام کنیم آن وقت نکات را عرض می‌کنم نتیجه شاید باشد برای فردا.

ایشان می‌گویند ولیعلم ان التکلیف لا یسقط بمجرد الاستنابة، این را دیروز گفتیم که به مجرد استنابت در مواردی که استنابت، استنابه نائب گرفتن، نیابت، نائب شدن یعنی شخص یا نائب بگیرد یا خودش انجام بدهد آن جاهایی که استنابت هست لا یسقط به مجرد استنابه عرض کردیم این نکته‌ی فنی این مطلبی که ایشان گفتند درست است در آن جاهایی که به اصطلاح انسان نائب می‌گیرد برای کاری اگر که آن شخص، شخص نائب مالک باشد یا ماذون شرعی باشد یا ماذون شخصی باشد آن جا به مجرد استنابت ساقط می‌شود به مجرد اینکه نائب گرفت یعنی پول را داد که شما برو این را بده به مستحق اما اگر وکیل نباشد حتی اگر فقیه هم باشد و ثابت نباشد که ولایتش شامل آن حال می‌شود به مجرد استنابت به مجرد نائب گرفتن ساقط نمی‌شود.

مثلاً کفار را بدهد به فقیر، شخص فقیهی بخواند کفاره‌اش را چون دلیلی بر این نداریم که در باب کفارات ولایت فقیه حتی اگر حکم صادر کند ظاهراً کفاره امر شخصی است بدهد به او ساقط نمی‌شود، وقتی که آن طرف پرداخت کرد ساقط می‌شود.

بعد ایشان می‌گویند که ویقع الاشکال حینئذ، این بحثی که ایشان در حدود ۴ - ۳ صفحه در اینجا کردند از همان بحث‌های اصولی است که دیروز هم اشاره کردم که متأسفانه خیلی محصل ندارد من عمداً می‌خواهم بخوانم می‌دانم با اینکه محصل زیادی ندارد عمداً برای اینکه آشنا بشویم که چه سنخ ابحاثی را در اصول مطرح کردند و چه نحوی از اصول را جاری کردند.

ایشان می فرمایند فیقع الاشکال حينئذ فی كيفية تعلق التكليف على هذا النحو یعنی چطوری تصور بکنیم که تکلیف انسان به این صورت باشد که یا خودت انجام بده یا نائب بگیر و الله من ای سنخ من الاقسام المتصورة فی التكالیف یعنی این تصور بکنیم چون اقسامی که خواهد آمد ان شاء الله در واجب یا در وجوب بعضی ها در واجب بعضی ها در وجوب این اقسام مثلا این است تکلیف یا مطلق است یا مشروط است آیا این جا تکلیف مطلق است یا مشروط است و تعینی و تخییری ، آیا این جا تکلیف تعینی است یعنی خود شخص باید انجام بدهد یا مخیر است بین خودش و نیابت و نائب گرفتن و غیر ذلک ، این غیر ذلک یعنی از نحو وجوب غیری است یا وجوب نفسی است از نحو وجوب کفائی است یا از نحو وجوب عینی مراد ایشان این طور است تصویر بکنیم از چه قسم است .

فنقول اذا تعلق التكليف بالنسبة الى المادة یعنی اگر گفت برو آب بیاور فقول على وجه التعيين فقط آب آوردن به معنا انه لا يقوم شیء مقامه این جا به اصطلاح حمل بر تعیین می شود کما در باب مثلا کفاره به اصطلاح به عنوان تخییر است این جا احتمال است . عرض کردم من لا به لای مطالب این در خود کفایه اگر یاد مبارکتان باشد یکی از مباحثی هم که در کفایه دارد همین است اطلاق الصیغة يقتضى التعینية مرادش از اطلاق یعنی مقدمات حکمت .

مقدمات حکمت اگر گفت آب بیاور شک کردیم معین است یا مخیر است معین هست چون در مقام بیان بوده و قید نیآورده است ، قیدش هم عبارت از او است پس بنا بر این با مقدمات حکمت اثبات می کنیم که این تعینی است این بحث را در آنجا متعرض شدیم دارد در کفایه .

و عرض کردیم که اینها باشک در تعیین و تخییر مثلا آیا فقط آب آوردن تکلیف دارد یا مخیر است بین آب آوردن و مثلا نان آوردن مثلا تمسک به مقدمات حکمت می کنند برای اثبات یعنی یک نوع مراجعه ی به اصل می کنند اصالة التعینية را یک اصل قرار می دهند ما در آنجا عرض کردیم این سنخ بحث اصولا علمی نیست ، اصولا اگر تکلیفی آمد او نیامد تعیین است دیگر بحث دیگری نمی خواهد مقدمات حکمت هم نمی خواهد احتیاجی به مقدمات حکمت و در مقام بیان و نصب قرینه و از این حرف ها نمی خواهد تخییر خودش با او است اگر او نبود تعیین است دیگر احتیاجی ندارد ، این مطلبی که ایشان در کفایه فرمودند که اطلاق الصیغة يقتضى این مطلب ایشان هم درست نیست و اصولا شکی مطرح نباید باشد این بر اساس همان تصوراتی که ظهورات مفید ظن هستند و احتمال خلاف می رود و چه کار بکنیم و نمی دانم اصالة الظهور و از این حرف ها یعنی این واضح است یعنی یک امر عرفی واضح است تا او نبود تعیین است دیگر نکته ی خاصی نمی خواهد دنبال چیز دیگری نمی خواهد برویم مقدمات حکمت نمی خواهد تمسک به اطلاق و مقدمات حکمت نمی خواهد .

تا او آورد می شود تخییر او نیاورد می شود تعیین لذا عرض کردیم که ظهورات از باب قطع حجت است نه ظنی که مرحوم شیخ و دیگران گفتند یکی از آن ثمرات بحث همین است ، اینها چون در ذهنشان این بود که این جا مثلا شک پیدا می شود پس با مقدمات حکمت شک را برمی داریم ما عرض کردیم شک پیدا نمی شود چرا بیخودی شک بکنیم ، اگر او نیاورد می شود تعیینی اصلا همین که او نیاورد می شود تعیینی این دیگر جای شک و جای بحث و مقدمات حکمت و حالا جاری می شود چون مقدمات حکمت اصل اولی اش این است که در مقام بیان باشد آن وقت اشکال غالبا این است که این جا در مقام بیان نیست در مقام اهمال است پس مقدمات حکمت مقدمه ی اولش خراب می شود چون در مقام بیان نیست ، اصلا احتیاج به این حرف ها ندارد ، اصلا این نکته ی خاصی راجع به این جهت ندارد که ما شک بکنیم و آن وقت اصالة التعیینیه را با مقدمات حکمت جاری بکنیم هر جا او نبود می شود تعیین ، این تخییر است اگر او بود می شود تخییر اگر او نبود می شود تعیین پس دیگر نیازی به این مطلبی که ایشان فرمودند ندارد .

یکی از حضار : حاج آقا بیخشید اگر عبد مثلا آب آوردن برایش خیلی سختی داشته باشد دوست دارد مثلا شربت بیاورد شربت به او نزدیک تر است ، این جا شک می کند که مثلا مخیر هست یا نه ؟

آیت الله مددی : دوست داشته باشد ، این مساله را رفتیم روی عبد و مولی دیگر غرض مولی در نظر بگیرد ، یکی از آن مسائل اصلا گفتیم عبد و مولی را گفت آب بیاورد آب بیاورد دیگر حالا ، شک بکند هم بیخود شک می کند .

یکی از حضار : رفع تشنگی مولی

آیت الله مددی : خوب باید سوال بکند ، باید سوال بکند مقدماتی ندارد او اصلی ندارد بگوید الان آب آوردن برای من راهش دور است اما شربت نزدیک است می آورم .

یکی از حضار : هیچ چیزی جای آب را نمی گیرد .

آیت الله مددی : این هم اشکال ایشان . ما اصلا می گویم نوبت به این حرف ها نمی رسد چیزی جای آب را نمی گیرد نگیرد گفت آب بیاور آب بیاور دیگر حالا شربت دلیل دیگری می خواهد سوال می کند آقا آب راهش دور است شربت نزدیک است می خواهید برایتان شربت بیاورم خوب سوال می کند ، زندگی را با شک و تردید و اصول درست نکنید این یک نحوه ی خاصی است انسان به این دیدگاه نگاه کند زندگی خیلی به هم می پیچد یعنی اصلا یک زندگی پیچیده ای درست می شود .

مرحوم نائینی در این تنبیه المله می گوید و اعجابا آقایان اصولی ما در این فروع استصحاب چقدر فروع دقیقه ای را متعرض شدند راجع به حکومت و اداره ی جامعه هیچ چیزی ننوشتند خوب بله وقتی می بینیم این اصول عجیب و غریب را گذراند وقتی برای آن طرف نمی ماند که به فکر اداره ی جامعه بیافتد این را خود مرحوم نائینی هم دارد انصافا هم کتاب قشنگی است تنبیه الامة ایشان .

یکی از حضار : چون شک در محصل غرض است دیگر

آیت الله مددی : ببخود شک می کند من دارم می گویم شکتان ببخود است ، شک در محصل و اینها ندارد وقتی او نیاورد می شود تعیین

یکی از حضار : در موضوع له اش است شما می فرمایید تعین این مطلب

آیت الله مددی : گفت آب بیاور یعنی آب دیگر حالا یا این شربت خوب یا می خواهد بدون یا معنا ندارد که

یکی از حضار : پس همه موضوع له اش این است که متعینا همان

آیت الله مددی : همان خودش دیگر ، اصلا جای شک نیست مقدمات ، چون ممکن است بگوید این در مقام بیان نبود در مقام اهمال بوده اصل تشریع بوده برای مقدمه ی اول بوده است ، تا بیایید شما مقدمات حکمت را جاری کنید احتیاج به مقدمات حکمت نیست همین که او نیاورد می شود تعیین این دیگر جای بحث ندارد یعنی نکته نمی خواهد چه اصل مقتضای اصل لفظی این است مقتضای اصل عملی ، این مقتضای هیچ چیزی نیست ، مقتضای ظهور عرفی لفظی که قطع آور است تا او نیاورد می شود تعیین اگر او آورد می شود تخییر .

حالا احتمال یا مثلا به قول ایشان آب دور است خیلی خوب باید از او سوال بکند ، بگوید آقا آب دور است شربت نزدیک است اجازه می دهید من شربت بیاورم . غرض این است آقا من چون دیروز گفتم که یک اصول عجیب و غریبه ای جاری شده گفتم حالا بهتر است که امروز عبارت ایشان را بخوانم تا معلوم بشود برای شما این که در کفایه آمده ، البته بعضی از افراد متاخر از کفایه شبیه این اشکال را دارند به کفایه این منحصر من نیست ، شاید در خودش در فصل خودش خواهد آمد .

من عرض کردم در اصول وقتی بحث می کنیم چند تا بحث های دیگر را هم می آوریم که تقریبا در ظرف یکی دو ماه تقریبا یک دوره اصول را در ذهنتان عبور بدهیم این بحث در محل خودش خواهد آمد و آن جا عرض خواهیم کرد احتیاجی به اطلاق صیغه ندارد احتیاج به مقدمات حکمت ندارد همین که او نبود می شود تعیین جای تخییر نیست .

ای الفعل المطالب به فاما بمعنی بله و اما من حيث جهة الصدور من الفاعل فلا يعتبر فيه التعيينية اما اینکه از فاعل صادر بشود تعیین درش نیست به معنی انه لا يعتبر فيه مباشر المأمور بنفسه واصدار المكلف بعينه بل للمكلف الاستتابة فيه واستیجار الغير له هم می تواند نائب بگیرد نائب اصطلاحاً فقط نیابت چون خود تبرع هم و نیابت و استیجار این ها همه از یک مقوله هستند .

و بذلک حالا ببینید ایشان در این جا آورد که نسبت به خوب من واقعا از مرحوم نائینی تعجب دارم وقتی به پسرش می گوید برو آب بیاور می گوید شرط نیست پسر ، پسر دیگر بیاورد ، خوب به پسرش گفته است ، پسر دیگر بیاورد چیست ؟ من تعجب می کنم از مرحوم نائینی رجوع می کند این جا می گوید دیگر تعیینیت جاری نمی شود ، اصالة التعيينية .

اولا اصالت را که ما قبول نکردیم آن وقت وارد این بحث می شود که اگر درش مباشرت شرط نباشد آیا به نحو واجب کفایی است فرق این با واجب کفایی چیست آیا به نحو تصویب است تصویب مباشرت است وارد بحث های این جوری می شود حالا من می خوانم برای اینکه بدانید چقدر نوشتند ، عرض کنم به این که آن بحث هم لغو است این بحثی که ایشان می فرمایند با احترام ما به ایشان یک بحثی است که ثمره ندارد .

اصولاً من عرض کردم ایشان معنای هیات را معنای حرفی می دانند خیلی عجیب است خوب همه معنای هیات را حرفی می دانند معنای حرفی عرض کردم ظهور معنای حرفی خودش فی نفسه چیزی نیست ، ظهور معنای حرفی به اطرافش است و لذا کارا عرض کردم حتی شما چون یکی از راه هایی که برای این که یک معنا را بشناسند تعلیم بچه را می دانند .

شما می خواهید بگویید این کتاب ، این را نشان بچه می دهید می گوید کتاب خوب خیلی واضح است اما اگر بخواهیم بگوییم بالا ، بالا را نمی توانید به بچه نشان بدهید دستتان را ، باید دو چیز باشد دستتان را بالای کتاب می گذارید می گوید دست من بالای ، اصلاً قوام معنای حرفی به طرفینش است ، دقت کردید ؟ حالا این یک نحو از وجود هست یا نه که آقای خوئی و دیگران بحث کردند آن بحث نکته ی خاصی ندارد به درد ما نمی خورد و صحیحش هم این است که ندارد .

ببینید معنای حرفی طبیعتش این طوری است من تعجب می کنم از مرحوم نائینی با اینکه ایشان خطاری هم می دانند معنای حرفی را معذرت می خواهم ایجاد می دانند ، معنای اسمی را خطاری می دانند ، طبیعت اگر ایشان از این راه وارد می شدند این مطلب اصلاً حل بود احتیاج به یکی دو صفحه صحبت نبود .

طبیعت معنای حرفی این است اصلا طبیعت معنای حرفی یک رابطه‌ای است بین ، به حساب دو تا شما می‌گویید من وارد اتاق شدم ، خوب وقتی وارد اتاق شدی سقف بالای سر شماست شما نگوئید من سقف را بالای سرم قرار دادم وارد اتاق شدم این خودش بالا بودن سقف حاصل می‌شود یعنی چیزی نیست ، لکن این بالا بودن یک مفهومی دارد که به اصطلاح به طرفین قوام دارد یک طرفش شما هستید یک طرفش سقف است ، می‌گویند سقف بالای سر شماست .

در باب تکلیف چون عرض کردم در اراده‌ی تکوینی مرید و مراد هست در اراده‌ی تشریعی مرید و مراد و مراد من هست ، ایشان مراد من را ماده گرفته گفته در آنجا تعیین خوب مراد هم می‌شود تعیین چه فرق می‌کند من وقتی به پسر می‌گویم برو آب بیاور این معنایش این نیست که به او بگویم تو برو آب بیاور یا بگو مثلا خواهرت آب بیاور یا برادرت آب بیاور یا بگو شخص دیگری آب بیاور اگر ما باشیم این معنا یعنی اگر ما باشیم و طلب این معنای حرفی را که با هیات اثبات کرده به نظرم ذهن ایشان جای دیگر رفته روی بعضی از تکالیف ما باشیم و طبق قاعده هر سه طرف اصیلند .

مثلا ایشان برود آب بیاور برای برادر من ، آب بیاور یعنی برای من دیگر خوب ، خوب شما سه طرف را باید تصور بکنید : مرید ، مراد ، مراد من ، مراد را ایشان گفت متعین است ، مرید هم متعین است فرق نمی‌کند ، اگر گفت برو آب بیاور یعنی برای من آب بیاور نسبت را این جوری دیده یعنی این معنا را این هیات را این جوری ملاحظه کرده است ، دقت می‌کنید چه می‌خواهم بگویم و این هر سه رتبه‌ی واحده دارند یک رکن هستند نه یکی درش استنابت می‌شود یکی نمی‌شود ، دقت می‌کنید ؟

مثلا به او بگویم برو آب بیاور برود برای برادر من بیاور حالا اگر نائینی توجه به این معنا می‌کردند واضح بود دیگر احتیاج به این بحث نداشتند که این اعم است از مباشرت و استنباه چرا اعم است از مباشرت و استنباه ، اگر ما باشیم و خطاب ، خوب دقت کنید من نمی‌دانم واضح شد مراد من ؟ هم چنان که مراد معین است به قول ایشان ماده به قول ایشان هم چنان که ، من گفتم مراد من اشتباه به زبان من جاری شد . هم چنان که مراد معین است مرید هم معین است ، ایشان برود آب برای برادر من بیاور خلاف امر است خوب دیگر نه اعم از اینکه خودش باشد یا کسی دیگری باشد خوب گفت برو آب بیاور یعنی برای من بیاور .

پس مراد معین است ، مرید معین است ، در مراد من می‌گوید اعم است از اینکه خودش انجام بدهد ، این خیلی حرف عجیب و غریبی است واقعا حرف عجیب و غریبی است این حالتی که پیدا می‌شود این هیاتی که پیدا می‌شود که ما به آن می‌گوییم طلب این ما بین سه چیز است که در هر سه چیز به نسبت واحده است نه اینکه دو تایش یک جور هستند یکی اش یک جور دیگری است که ما در او شک بکنیم که

او چطوری است ، ظاهرش این است که تو برو آب بیاور . وقتی که به پسرش می گوید برو آب بیاور پسر اولش یا دومش ، ظاهرش این است .

یکی از حضار : بحث روی خصال است بحث روی متعلق است کاری به نفس مکلف ندارد .

آیت الله مددی : خصال چیست ؟

یکی از حضار : نه متعلق آن چیز مثلاً آیا این تخییری است ؟

آیت الله مددی : خصال که او مراد را ایشان قبول کرد تعیین است که

یکی از حضار : نه اینکه الان به من چه به شخصه دیگری مسجل است که به من این چیز را می گوید که آیا این تخییری است یا تعیین است ؟

آیت الله مددی : از کجا شک می کند ؟ برای چه شک می کند .

یکی از حضار : نه اصلاً نباید شک بکند چون اصلاً بحث اینجا نیست .

آیت الله مددی : گفت اهلاً بناصرنا ، خدا رحمت کند یکی از دوستان گفت با یکی بحث کردیم بعد به نفعش صحبت کردیم گفت فدباه ... ما کان یفهم ملتفت نشدند که به نفع ما ، خوب همین حرف بنده را دارید می زنید .

دقت بفرمایید این سه طرف دارد مرید و مراد و مراد منه روشن شد ؟ ایشان در مراد قبول کرد تعیین خیلی خوب بسیار خوب ، خوب در مرید هم تعیین است برای کسی دیگری که نمی تواند آب بیاورد که .

یکی از حضار : حاج آقا فرض این جا این نیست که جواز استتبابه از خارج صادر

آیت الله مددی : نه ایشان تصریح ، عبارت خواند برای همین دارم می خوانم فلا يعتبر

یکی از حضار : آخر گفت فی ما

آیت الله مددی : نه آقا و اما من جهة الصدور من چرا دارم عبارت می خوانم ، من حیث ، فلا يعتبر فيه التعینیه بمعنی انه لا يعتبر فيه مباشرة المأمور بنفسه یعنی چه لا يعتبر ، يعتبر مباشرة المأمور

یکی از حضار: دارد تحلیل می کند چنین خطابی را چطور شده که هم استنباه جایز است هم مباشرت

آیت الله مددی: کجا جایز است چه کسی گفت استنباه جایز است

یکی از حضار: فرمود انّ التکلیف لا یدخل مجرد استنباه فی ما ثبت الجواز الاستنباه یعنی از خارج استنباه ثابت است .

آیت الله مددی: خوب آن دلیل خارجی آمد الان بحث ما ثابت نیست شک است داریم بحث می کنیم اگر ثابت شد که استنبات درست

است که بحث ندارد که

یکی از حضار: همان را دارد تحلیل می کند

آیت الله مددی: خوب استنبات دلیل آمد ، اگر دلیل نیاید استنباتی درش نیست .

نه ایشان می گوید ولیعلم انّ التکلیف لا یسقط فی ما ثبت فیه آن جایی که جایز است به مجرد استنبات نمی شود آن درست آن مطلب

دیگر ربطی به این ندارد . این دارد الان بحث می کند که آیا به لحاظ مامور و به لحاظ مرادّ منه آیا تعیین است یا تخییر است ، ایشان می گوید

نه لا یعتبر فیه مباشرة المأمور بنفسه

یکی از حضار: در ادامه ی همان می گوید ما می خواهیم بحث کنیم فرایند اشکال فی کیفیة تعلق تکلیف

آیت الله مددی: خوب لذا می گوید بحث کنیم ، بحث مان این می شود اگر به لحاظ ماده بود قبول می کنیم تعیین به لحاظ مکلف بود

اعم است .

لا یعتبر فیه مباشرة المأمور بنفسه و اصدار المكلف بعینه بل للمکلف الاستنباه ، از کجا دارد المكلف به این حرف ها . عرض کردم اگر

این معنایی را که من عرض کردم ما عرض کردیم معنای حرفی اصطلاح بنده ، عرض کردم معنای حرفی را در کفایه تبعاً للفصول فرقی را با

اسمی عالی و استقلالی گرفته یک توضیحاتی دادیم چند مرتبه دیگر تکرار نمی کنیم .

بنده ی سرا پا تقصیر عرض کردم فرقی بین استقلالی و اندکاکی است معنای حرفی اندکاکی است یعنی مندرک در اطرافش است معنای

حرفی خودش فی نفسه چیزی نیست ، و لذا شما هم در تعیین به بچه هم همین کار را می کنید دستتان را بالای کتاب می گیرید می گوید این

دست بالاست ، این بالا را نمی توانید به او بفهمانید چون بالا چیزی تصور نمی شود دقت کردید ؟ معنای حرفی مندرک است ، اگر اندکاکی

است مندرک در سه طرف است ، مرید ، مرادّ منه ، مراد . مراد که ایشان گفتند که تعیین ، مرید هم چون واضح است تعیین فرمودند الحمد لله

نفرمودند برود آب برای غیر و کسی دیگری بیاورد ، می ماند مرادّ منه ، مرادّ منه هم ظاهرش تعیین است . اگر گفت آب بیاور به پسر اولش معلوم نیست تو برادرت را بفرستی ، آب بیاور به تو گفتند برو آب بیاور اگر ما باشیم و این حالتی که ایجاد می شود این طلب سه رکن دارد نه نسبة الطلبية آقایان چون نسبة الطلبية گرفتند دیدید دیگر شاید . این سه رکن دارد مرید و مراد و مرادّ منه ، مراد را ایشان نوشت که الحمد لله تعیین است مرید هم که واضح بود تعیین است دیگر نوشتند بحث سر مرادّ منه است ، ایشان می گوید مرادّ منه اعم است انصافا خلاف ظاهر است ما باشیم و طبق تصورات ما

عرض کردم ما معنای حرفی را که تحلیل می کنیم برای اینکه بعدها در اصول نتیجه بگیریم این برای نتیجه گرفتن است معنای حرفی وقتی اندکای شد هر سه طرف نسبت واحده دارند ، اگر مرید و مراد به نحو تعیین است مرادّ منه هم به نحو تعیین است نه اینکه مرادّ منه اعم است تو خودت انجام بده یا نائب بگیر ، خودت انجام بده یا شخص دیگر تبرعا انجام بدهد خوب خلاف ظاهر است انصافا خلاف ظاهر است .

یکی از حضار : باید مرادّ منه اتیان بکند ولی ممکن است حالا

آیت الله مددی : ممکن به درد نمی خورد عرض کردم ،

یکی از حضار : خوب استنباه می تواند بگیرد مسلم است

آیت الله مددی : کجا اطلاق دارد ؟ الان این طلب سه رکن دارد ببینید این طلب سه رکن دارد دو رکنش که معین است یک رکنش از کجا می گوید غیر معین است ؟

یکی از حضار : نه معین است معین است ولی استنباه بکند باز هم

آیت الله مددی : باز از کجا ؟ باز ندارد که دیگر وقتی معین شد باز ندارد استنباه ندارد

یکی از حضار : الان پسر اگر استنباه بکند ما می گوئیم این انجام نداد .

آیت الله مددی : بله می گوید من به تو گفتم برو آب بیاور . می گوید من نائب گرفتم به تو چه مربوط است من به تو گفتم برو آب بیاور دقت بکنید ما و الا اگر کلام را از سقوط بیاندازیم عرض کردم ظهورات اگر بیافتد مثل انکار وجود در فلسفه ، انکار ظهورات در عرف ، عرف را اصلا دیگر همه را باید بچنین شک و تردید و اصاله الفلان جاری بکنیم نوبت به اصالت نمی رسد نوبت به شک و تردید نمی رسد.

تحلیلی را که ما ارائه دادیم گفتیم معنای حرفی اصلا خودش مندرک در اطراف ثلاثه است ، اطراف ثلاثه نسبتشان واحده است نه در دو تایش تعیین است در یکی اش اعم از تعیین است خوب این خلاف ظاهر است بعد ایشان ، بعد نمی دانم بخوانم یا نه یک کمی تضييع عمر هست بخوانیم ، گفتیم حالا عبارت ایشان را فوائد لطیفی دارد اما ربطی به ما نحن فیه ندارد .

همین اول من خدمت شما ، و لذا ما عرض کردیم ما معروف این طور است قاعده این طور است هر جا تکلیف هست من حالا مطلب نهایی را می خواستیم آخر بگوئیم ، هر جا تکلیف هست نه اصل اولی قاعده و ظاهر در ظهور هم نزد ما حجت قطعی است . ظاهر لفظ این است که مباشرت درش شرط است ، مگر دلیل بیاید برای استنباط . اگر دلیل نیاید مباشرت درش شرط است و الا طبق قاعده اصل اولی این است یعنی طبق همین ظهوری که عرض کردم خدمتان همان شخص باید انجام بدهد بله جاهایی که مساله ی ذمه است چون در مساله ی ذمه عرض کردیم ذمه حقیقتش یک نوع لحاظ اعتبار ما بین شخص تعهد شخص و خارج است اگر ذمه باشد اصل اولی این است که به فعل غیر ساقط می شود چون یک وجود استقلالی تکلیفش به لحاظ تفریغ ذمه است نه به لحاظ خود ذمه

و لذا اگر یک جایی به اصطلاح مساله ی مالی در ذمه باشد و لذا در ذمه را با لام و علی لی علیک کذا اگر در ذمه باشد در آن جور جاها طبق قاعده چرا چون ذمه را مستقل فرض کرده تکلیف به شخص می خورد ، تکلیف به بدن می خورد تکلیفی که به بدن می خورد این دیگر نمی شود بدن دیگری بیاید جای او را بگیرد ، اما در باب ذمه می تواند شخص دیگری تبرع بکند به شخص دیگری بگوید آقا شما از طرف من پول را بده شما نائب باش از طرف من بده مشکل ندارد .

مشکل کجا پیدا می شود که آقایان مشکل دارند اگر تکلیف مالی باشد ، این را هم عده ای از آقایان دارند که اگر مال آمد در وسط به تبرع می شود مثل کفاره ، در حج مثلا کاری را انجام داده خلاف چیز که آنجا کفاره است برادرش در قم مثلا کفاره بدهد یک گوسفند مثلا کفاره بدهد این جا هم بنایشان به این است که ساقط می شود .

و لذا در مثل ذمه هم وقت ندارد مثلا اگر اگر فرض کن گفت این قرض شما را در تاریخ فلان می دهم نداد از آن تاریخ هم رد شد ذمه محفوظ است هنوز اما تکلیف وقت دارد اگر گفت از ساعت فلان تا فلان این تکلیف را انجام می دهم ساعت خارج شد باید امر جدید بیاید قضاء به امر جدید است ، تکلیف وقت دارد به این معنا چون معین است ، اما ذمه معین نیست خارج وقت هم پرداخت می شود ، اگر این ها آمدند گفتند مرحوم چیز هم مرحوم آقای سید یزدی در عروه در بحث کفارات دارد مثلا در بحث کفارات اگر مثلا می تواند ۲۰ تا

مسکین را اطعام بکند می گوید ۲۰ تا بعد ۱۰ تا بعد ۵ تا بشود ۶۰ تا ما عرض کردیم شبهه دارد این ها تمامش شبهه دارد چون تکلیف مالی هم ما دام تکلیف است تکلیف هم درش مباشرت شرط است وجود مال در وسط کافی نیست .

آن که منشاء می شود اگر تکلیف و ذمه خوب دقت کنید تکلیف و ذمه باشد آن جا به فعل غیر ساقط می شود ضابطه را ما این جور قرار دادیم این ها آمدند گفتند تکلیف به مال هم مثل ذمه است به ذهن ما تکلیف به مال و تکلیف بدن یکی است هیچ فرقی نمی کند مثل هم هستند ، شما در حج عملی را مرتکب شدید ایشان بیاید در قم کفاره بدهد این دلیل می خواهد ، تکلیف خودتان است که باید کفاره را بدهید بله ممکن است به شخصی بگویید مثلاً شما یک پولی را به من قرض بده یا به من ببخش از آن پول مثلاً یک گوسفند کفاره بدهد خوب این ممکن است ، فعل را می شود فعلی که تکلیف مالی است می شود اما تکلیف بدنی ، اما ابتدائاً

و لذا این بحثی هم دارند آقایان که اگر مثلاً کفاره ای به عهده اش بود و فوت کرد کفاره از اصل مال خارج بشود آن هم آنجا شبهه دارد این خیلی فروع دارد حالا مرحوم نائینی اینجا این طوری مطرح کردند این فروع زیادی دارد دقت کردید این در فقه ظرافت ها و فروع زیادی دارد یکی اش هم همین مسأله ای قضاء عن المیت است که خوب عده ای قبول نکردند که عن المیت قضاء بشود یعنی به این معنا گفتند اگر داده بشود ثواب است ثواب به میت می رسد اما قضاء نمی شود .

خدا رحمت کند یکی از بزرگان می گفت یک آقای بود یک مقدار یک جوری بود حالا نمی خواهم خصوصیات را بگویم ، پول به او می دادیم برای نماز میت و اینها به او گفتیم که این کسانی که به آن پول می دهیم نماز را می خوانند ؟ گفت یک رکعت هم نمی خوانند گفتم مرد حسابی گفت مرد فاسق و فاجر ۴۰ سال نماز نخوانده عصیان خدا کرده این بدبخت پول بگیرد راست بشود خم بشود معنا ندارد همین که پول به او می دهیم خودش ثوابش به او می رسد گفت یک رکعت هم نمی خوانند گفتم آبروی ما را بردی امانت مردم را این جور ضایع کردید این واقعیت دارد اسم نمی برم نمی خواهم به جهاتی اسم ببرم چون آن شخص یک تفکرات خاصی داشت .

علی ای حال کیف ما کان خوب می گوید آقا لذا نتیجه اش این است خوب دقت بکنید لسان روایت را باید نگاه بکنیم ، مثلاً اذا مات ابن آدم انقطع عمله الا عن ثلاث ، انقطع عمله . مثلاً صدقة جاریه ، ولد صالح يدعوا له ، اینها همه اهداء ثواب است لذا در باب میت ، آنها هم عده ای از اهل سنت قبول دارند قضاء از میت را ، اصلاً می گویند لیس للانسان الا ما سعی ، آن به تمسک به آیه ی مبارکه کردند به این حدیث هم عده ایشان تمسک کردند لکن مشکل کار کجاست این نکته ی فنی است که خیل

در روایت ما دارد یقضی عنه اولی الناس بمیراثه ما باشیم و جمع بین ادله این جوری است اگر اولی الناس بمیراثه باشد ذمه‌ی او فارغ می‌شود چون تعبیر یقضی کرده در غیر اولی الناس بمیراثه تعبیر بر است، اگر تعبیر دقت کردید چه شد؟ یعنی اگر ۱۰۰ نفر هم از این آقا نماز بخوانند ذمه‌ی او در روز قیامت باید جواب بدهد که چرا نماز نخوانده اما اهداء ثواب به اصطلاح آقایان استکمال برزخی، یک استکمال برزخی بعد هم در قیامت موثر هست برای او یک استکمالی پیدا می‌شد مثل صدقه‌ی جاریه، مثل ولد صالح یدعوا له فیستغفر له این به اصطلاح حالت بر هست اما آن که درش تعبیر به قضاء شده خصوص اولی الناس بمیراثه است، دقت می‌کنید؟

آن وقت یقضی عنه کلمه‌ی عنه هم عرض کردیم در لغت عرب به معنای مجاوزه است ما در فارسی عن و من را یک جور معنا می‌کنیم از، در لغت عربی فرق می‌کند یقضی عنه یعنی کانما عمل از او صادر شده است، اگر اولی الناس بمیراثه که گفتند ولد اکبر ظاهر حدیث شریف که ولد اکبر هم نیست آن که اولی الناس ممکن است دخترش اولی الناس بمیراثه باشد، آن که اولی الناس بمیراثه مطلقا اما خوب آقایان گفتند چون مثلا اولی الناس به خاطر این که حبوه و اینها دارد ولد اکبر و الا ظاهر این حدیث شریف که اصلا ولد اکبر هم نیست یقضی عنه ببینید یقضی عنه یعنی این عملی که انجام می‌دهد این از او صادر شده است، اگر این جا این تعبیر آمده یعنی این عمل اوست دقت کردید؟ اگر این تعبیر نیامد یعنی اهداء ثواب است.

شاید من عرض کردم حالا دیگر نمی‌خواستیم بگوییم چون این مطلب دقیقی است عرض کردیم در باب نیابت چون امر اعتباری است عرض کردیم کرارا مرارا امر اعتباری چیزی که نیست می‌خواهیم هستش بکنیم و لذا این شؤونی دارد شرایطی دارد اعتبارات ادبی و اعتبارات قانونی در اعتبارات قانونی عرض کردیم گاهی اعتبار شخصی است گاهی اعتبار قانونی است یعنی گاهی شخص اعتبار می‌کند.

اعتبارات شخصی را عرض کردیم اصل اولی این است که مکلف هر چه را اعتبار کرده حجت نیست و لذا دارند اصالة الفساد در عقود، اصالة الفساد در عقود یعنی این چون عقود تماما اعتباری هستند اصل اولی این است من اعتبار کردم فلان، این اصلش این است که باطل است چون مکلف حق جعل ندارد حق اعتبار ندارد و لذا اعتبارات شخصی نکته‌ی اساسی اش این است که باید امضاء قانونی پشت سرش بیاید تا امضاء قانونی پشت سرش نیاید اعتبارات شخصی لغو است. اوفوا بالعقود معنایش همین است، المؤمنون عند شروطهم معنایش همین است، شروط، عقود، نذور، عهود نمی‌دانم نیابت همین نیابتی که الان محل کلام است مثلا فرض کنید نماز عصر می‌خواند یادش آمد ظهر نخوانده عدول به نماز ظهر اینها تمام امور اعتباری است، چون نماز به عنوان نماز عصر صادر شده می‌خواهد اعتبارش کند ظهر تمام اینها اعتبارات است این اعتبارات شخصی باید امضاء بشود تا امضاء نشود حجت نیست.

و لذا مثلا در عدول در نماز یکی دو مورد که آمده قبول کردند بقیه را قبول نکردند گفتند اصل اولی بطلان است نمی توانید شما چیزی را، الواقع لا ینقلب عن ما هو علیه وقتی به یک عنوان واقع شد شما حق ندارید آن را عوض بکنید من شارع امضاء بکنم، تا شارع امضاء نکند اعتبارات شخصی این قواعد کلی را

آن وقت در باب نیابت، نیابت یک نوع اعتبار شخصی است چرا چون اگر شما به اصطلاح عملی را انجام بدهید عمل برای شماست و لذا شما اگر رفتید مثلا خواستید از طرف پدرتان حج انجام بدهید یا زیارت انجام بدهید مثلا یادتان رفت خواندید اصل اولی این است که عمل برای خود مکلف است.

لذا شما نمی خواهید بگویید من زیارت می کنم از طرف خودم، طرف خودم نمی خواهد خودش عمل تلقائیا از فاعل صادر می شود و به او مستند می شود این را بخواهد برای کس دیگری قرار بدهد این دلیل می خواهد اگر دلیل آمد به مقدار دلیل و عرض کردم نیابت هم، امور اعتباری حمدی ندارد خیال نکنید امور اعتباری مثلا نیابت سه جور است پنج جور است ده جور است نه عرض کردیم ما نیابت در نیابتی که انجام بدهیم آن که معقول است سه نحوش معقول است در باب نیابت سه نحوش معقول است، یک: قیام بدن مقام غیر باشد اعتبار بدن باشد بدن نائب بشود بدن منوب عنه. دو: عمل باشد عمل نائب بشود عمل منوب عنه. سه: ثواب، ثواب عمل به جای اینکه به نائب داده بشود به منوب عنه سه نحوه اش معقول است.

یکی از حضار: استاد مرحوم نائینی در این صفحه حد اقل در مورد آن واجب تعیین حرف می زند که جواب استنباه دارد اصلا این اشکالات شما متوجه این صفحه نیست حد اقل به خاطر این که ایشان فعلا می خواهد بگوید این واجب تعیینی که جواز استنباه دارد چه نوع واجبی است تخییری است تعیینی است بعد این را دارد تحلیل می کند

آیت الله مددی: آقا دارد بحث می کند اصالة التعبدی، اصل را بحث می کند نه آن که در بالا گفت چیز دیگری گفت، گفت جاهایی که استنبات ثابت شد به مجرد استنبات ساقط نمی شود به فعل غیر درست است آن

یکی از حضار: آخر صفحه را ببینید واجب کفایی را دوباره با همان لحاظ

آیت الله مددی: خوب نباید اصلا مطرح کند نه کفایی نه تعیینی نه فلان نباید مطرح کند جای طرح ندارد، الان بحث سر این است که آیا مباشرت شرط است یا نه بله شرط است، استنبات کافی نیست. بحث اولی اش این بود که اگر مثلا بحث اول اولش این بود جایی که تبرع درست است استنبات هم درست است خوب چه ربطی به بحث ما دارد الان؟

یکی از حضار: حاج آقا صفحه‌ی بعد هم تکرار می‌کند جمیع ما ذکرناه أنّ التکلیف الذی ثبتت فیه جواز الاستنابة وجواز تبرع الغير یشتمل فیه جهات ثلاث

آیت الله مددی: ربطی ندارد الان بحث ما در آن نیست

یکی از حضار: پس هر سه تا نیست

آیت الله مددی: نه ثبت فیه یعنی ایشان می‌گوید اطلاق دارد چون ایشان از این راه گفت و اما بلحاظ الصدور لا يعتبر فیه المباشرة ما می‌خواهیم بگوئیم يعتبر فیه المباشرة بعد ایشان، بعد دقت کنید می‌گوید چون لا يعتبر اعم است از، حالا این استنابت واجب کفایی است یا واجب تخییری اصلاً آن باطل است خودش، نوبت به آن بحث نمی‌رسد حالا دقت کنید در بحث ایشان، بحث سر این است که اصل اولی

حالا این مطلب را من توضیح بدهم، آقا قیام بدن غیر مقام است، این هم می‌شود درش، لکن این معنایش این است که عرض کردم برای امر اعتباری نکته‌ی اساسی وقتی می‌خواهیم اعتبار کنید نکته را مثلاً اگر کسی بخواهد روزه‌ای از طرف خانمی راقضاء کند حتماً باید خانم باشد استنابة به معنای تنزیل بدن باشد و الا تنزیل بدن باشد و بگوئیم شرط نیست خوب لغو است، یعنی امر اعتباری باید نکته‌ای داشته باشد.

لذا عرض کردیم ما باشیم و طبق قاعده دیگر حالا وقت هم تمام شده اصل اولی در باب نیابت در واجبات تنزیل عمل است اگر استنابت ثابت شد مثل حج می‌توانید از حی انجام بدهید مثل نماز اولی الناس بمیراثه اگر استنابت ثابت شد تنزیل عمل است یعنی عمل نائب عمل منوب عنه می‌شود، دقت کردید؟

اما در باب مستحبات تنزیل ثواب است، ثواب داده می‌شود و لذا خود نائب هم ثواب می‌برد. امکان دارد در این هم تنزیل عمل باشد لکن در روایت هم دارد که خود او هم فایده می‌برد، لذا طبق قاعده چون در عبارت عروه هم مطالبی دارد بعضی از محشین هم در فروع مساله مطالبی دارند این مطلبی که من گفتم کامل روشن بشود تنزیل بدن احتمالش هست لکن خلاف ظاهر است دلیل می‌خواهد.

و قاعده‌ی اولیه وقتی امری اعتباری شد همیشه قاعده این طور است الایسهل فالایسهل می‌رویم جلو، مثلاً اسهل اهداء ثواب است بعد از اهداء ثواب عمل است بعد تنزیل عمل است بعد از تنزیل عمل تنزیل بدن است اگر نیابت ثابت شد اصل اولی این است که مثلاً

تزیل ثواب باشد چون که عمل قائم مقام باشد این اضافه می خواهد لکن در واجبات چون بنایشان این است که در واجبات انجام داده بشود اگر نیابت قبول کرد در واجبات آن جا تزیل عمل است دلیل بر تزیل بدن نداریم .

اما در مستحبات مثل اینکه زیارت حضرت معصومه بخواند برود این جا تزیل ثواب است یعنی بدن او این عمل را انجام داده او هم ثواب می برد خودش هم گفته این عمل برای فلانی باشد به او هم می رسد و لذا در آن روایت دارد که مرأة خثعمیة بچه ی یک ساله را در روایات ما دارد که طفلی را بلند کرد اما در روایت اهل سنت همین قصه آمده یک ساله بوده قالت یا رسول الله الهذا حج ؟ بچه ی یک ساله قال نعم ولک اجر بینید .

و لذا بنایشان به این شده که اعمال مستحبه هم از ممیز صادر می شود الا حج و لذا یک بحثی هم دارند آقای خوئی هم این بحث را دارند که حج مندوب طبیعتش با حج واجب فرق می کند عرض کردیم این طور نیست این مطلب ایشان چون طبیعت دو تا عمل باشد یعنی هر چه در نماز واجب شرط است در نماز مندوب هم شرط است ایشان می گوید در حج این طور نیست ، حج مندوب طبیعتش با حج واجب فرق می کند عرض کردیم نه خیر همین طور است حج مندوب با حج واجب یکی است بله حج مندوب دو قسم است از ممیز و غیر ممیز این خاص به حج است ، هیچ عمل مندوب عبادی نداریم از غیر ممیز الا حج .

که از این معلوم می شود مراد از حج حضور در کعبه حضور در مواقف است نه اینکه آن اعمال را انجام بدهد همین که بچرخد این خودش حج است اگر این نص نبود ما حج را هم می گفتیم باطل است آن بچه را برده چون نص آمده قالت یا رسول الله الهذا حج ؟ قال نعم ولک اجر ، این لک اجر چون خودش عمل را دارد انجام می دهد لهذا حج این تعبد است ، تعبد کردند که حج مندوب می شود از غیر ممیز ، تنها عمل عبادی مندوب که از غیر ممیز هم صحیح است حج است ، آن هم چون دلیل دارد اگر دلیل نداشتیم این هم ثابت نبود دقت کردید ؟

پس این که ایشان می گویند حج مندوب با واجب فرق می کند نه ماهیت حج یکی است مندوب و واجبش یکی است هر چه در حج واجب هست در حج مندوب هم هست اصل اولی این است مگر دلیل بیاید مثل نماز واجب و نماز مندوب مثلا لا شک فی مثلا در نافله ، شک در نافله مگر دلیل بیاید که نافله این جهتش فقط حج یک امتیازی دارد حج مندوب دو قسم است نه اینکه حج واجب با مندوب فرق می کند ، دقت فرمودید ؟ در حج مندوب تمیز شرط نیست در صلاة مندوب تمیز شرط است شما بچه را بردارید رکوع بکنید سجود بکنید

متن کامل مطابق با صوت دروس خارج اصول فقه حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

موضوع: خارج اصول فقه - اوامر

چهارشنبه - ۱۴۰۳/۰۷/۱۸ - ۲۰۲۴/۱۰/۰۹

جلسه: ۱۱

صفحه ۱۶

این هیچ ثوابی ندارد دقت کردید اما در حج مندوب به خاطر دلیل خاص عن رسول الله این دارد عرض کردم در روایت ما دارد فقط طفل ،

طفلش را بلند کرد فرفعت الیه صبیاً فقالت یا رسول الله این در روایت ما این جور است

اما در روایت عامه دارد ولها سنة من العمر عام واحد یک ساله بود آن بچه فقالت هذا حج ؟ قال نعم ولک اجر

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين